

حقوق زن و مرد در طلاق در فقه و حقوق موضوعه ایران

عصمت السادات طباطبایی لطفی*، فرناز امیدی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۹)

چکیده

در اسلام بر حفظ خانواده تأکید فراوان شده به گونه ای که طلاق مغبوض ترین حلال ها خوانده شده است. لیکن، در صورتی که ادامه ی زندگی برای زوجین به دلیل اختلافات باعث عسر و حرج گردد، به طلاق توصیه و گاهی نیز واجب می گردد. در اسلام همانگونه که برای تشکیل خانواده قوانین دقیق و سنجیده ای تدوین گردیده که در ضمن آنها تکالیف و حقوق هر یک از زوجین مشخص می شود، در حین طلاق و پس از آن نیز تکالیف و حقوقی برای طرفین در نظر گرفته شده است. این تکالیف یا حقوق را می توان به دو دسته مالی و غیرمالی تقسیم نمود. از جمله امور مالی، نفقه زن در ایام عده طلاق رجعی و در دوران حمل و بارداری در طلاق بائن، مهریه و اجرت المثل خانه داری و همچنین بحث توارث بین زوجین است. در صورت تمکین، پرداخت نفقه توسط مرد در دوران عده طلاق رجعی واجب است. در عده بائن نیز، در صورت بارداری زن در حال طلاق، نفقه برقرار است. در صورت طلاق قبل از نزدیکی زن مالک نصف مهریه خواهد بود، مگر در عقد مفوضه البضع، که مهر المثل در صورت نزدیکی و مهر المته در صورت عدم نزدیکی است. حق طلاق، لزوم نگهداری عده توسط زن، حق رجوع مرد در دوران عده و اولویت در حضانت اطفال از امور غیر مالی مطرح شده هستند. حق طلاق ابتدائاً در اختیار مرد گذاشته شده، گرچه در مواردی نیز، به پیش بینی فقه و قانون، درخواست آن از جانب زن میسر است. از آنجا که قانون موضوعه ایران مبتنی بر فقه اسلامی است در بیشتر موارد بین نظر مشهور فقها و قوانین مربوطه مطابقت وجود دارد.

کلیدواژگان

حقوق مالی و غیر مالی، حقوق موضوعه، فقه، طلاق.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: esmat.tabat@gmail.com

** کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

مقدمه

با وجود اینکه دوام و استواری خانواده در شرع مقدس اسلام اهمیت بسیار دارد و اسلام، جدایی و طلاق بین زوجین و از هم پاشیدن کانون خانواده را زشت و ناپسند معرفی کرده است، اما گاه چاره‌ای جز طلاق نیست؛ زیرا ممکن است در صورت ادامه، خانواده و اعضای آن دچار زیان‌هایی جبران ناشدنی در حق خود و سایر اعضای خانواده گردند. با تمام این مسائل، اسلام اجازه نداده است که با این جدایی حقی از طرفین عقد نکاح چه زن و چه مرد در امور مالی و یا غیر مالی، زایل گردد. بنابراین، بلافاصله بعد از طلاق حقوق زوجین نسبت به هم پایان نمی‌پذیرد، و هریک از آن‌ها دارای حقوقی هستند که در فقه و حقوق بیان شده است.

از آنجا که ممکن است هر یک از اقسام طلاق حقوق و یا تکالیف متفاوتی را برای زوجین در پی داشته باشد، در تحقیق حاضر، ضمن تبیین واژگان طلاق و حق، به اقسام طلاق اشاره و سپس حقوق هر یک از زن و مرد در آنها، براساس متون فقهی و حقوق موضوعه ایران مورد مطالعه و بررسی می‌گردد.

مفاهیم و اقسام طلاق

مفهوم طلاق

واژه طلاق مصدر ثلاثی مجرد از ریشه «طَلَّقَ، يَطْلُقُ، طَلَاً» و در لغت به معنای باز کردن و گشودن گره و رها کردن است. «أَطْلَقَ - إِطْلَاقاً (طلق) الأَسِيرَ: اسیر را آزاد کرد. «أَطْلَقَ سِرَاحَهُ»: او را رها و آزاد کرد. (معلوف، بی تا: ۹۰)

«طَلَّقَ» در معانی متعددی استعمال می‌شود مانند: «طَلَّقَ الشَّيْءَ فُلَاناً»: یعنی آن چیز را رها کرد، آزاد کردن، به کسی دیگر داد. «طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا» آن زن از شوهر خود طلاق گرفت؛ یعنی آزاد شد.

همچنین طلاق به معنی تطلیق آمده است؛ مانند کلام و سلام به معنی تکلیم و تسلیم. آیه: «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ...» (بقره، ۲۲۷) و «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» (بقره، ۲۲۹) به این معنی است.

این واژه در اصطلاح فارسی به دلیل ارتباط نزدیک آن با معانی لغوی، همانند معنایی است که در ادبیات عرب ملحوظ شده و به کار می‌رود. در فرهنگ عمید آمده است: «طلاق، مصدری لازم است به معنی جدا شدن زن از شوهر، رها شدن زن از قید نکاح و فسخ کردن عقد نکاح و در معنای اسم مصدری یعنی جدایی زن از مرد. «طلاق دادن» مصدر مرکب است، به معنی رها کردن زن. (عمید، بی تا: صص ۸۹۴ - ۸۹۵)

طلاق در اصطلاح فقهی عبارت از ازاله قید نکاح با صیغه «طالق» و شبیه آن می‌باشد. (مکی‌العاملی، ۱۳۹۰: ج ۶، ص ۱۱) چنانچه از برخی فقها در تعریف طلاق آمده: «و هو فی الشرع أو عرف أهله اسم لزوال قید الزوجية بألفاظ مخصوصة»؛ (فاضل هندی، ۱۴۱۶هـ: ج ۸، ص ۵) طلاق در اصطلاح شرع و عرف اسم برای زوال قید زوجیت با الفاظ مخصوص می‌باشد.

در ماده ۱۳۵ قانون مدنی کشور که مطابق با فقه شیعی است، در تعریف طلاق آمده است: «... طلاق عبارت است از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه با الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده می‌شود.» از مجموع تعاریف فوق استفاده می‌شود که معنای اصطلاحی طلاق برگرفته از معنای لغوی آن بوده، عبارت از زوال علقه زوجیت به واسطه لفظ «طالق» و مشابه آن است که بواسطه آن علقه و پیوند ازدواج از بین می‌رود و زایل می‌شود.

مفهوم حق و حقوق

واژه حق مفرد و جمع آن حقوق است. در لغت به معانی متعدد مانند: ثبوت، مال، ملکیت، حظ، نصیب، جزم، ضد باطل و... استعمال شده است. (معلوف، بی تا: ص ۱۴۴) «حق گاه به معنای نقیض باطل و گاه به معنای وجوب انجام دادن کاری» (فراهیدی، ۱۴۰۹هـ: ج ۳، ص ۶) و همچنین به معنای استحقاق (حمیری، بی تا: ج ۳، ص ۱۲۴۸) و نیز مترادف یقین (قرشی، ۱۳۶۱: ج ۷، ص ۲۶۹) به کار رفته است.

بحر العلوم در تعریف حق می‌گوید: حق گاه به مفهومی مقابل ملک و گاه در مفهومی مرادف آن به کار می‌رود. حق به هردو معنی قدرتی است اعتباری و قراردادی که به موجب آن یک انسان،

بر مالی یا شخصی یا بر هردوی اینها سلطه دار می‌شود مانند عین مستأجره؛ زیرا مستأجر سلطنت دارد بر موجر در مالی که مخصوص اوست. (بجراالعلوم، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۳۳) برخی از فقها حق را نوعی سلطنت می‌دانند. (تبریزی، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۱۲)

حقوق دانان نیز برای حق تعریفی دارند از جمله: «حق امتیازی است که قواعد حقوقی، برای تنظیم روابط اشخاص به سود پاره‌ای از آنان در برابر دیگران ایجاد می‌کند». (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ص ۲۲۸)

و اما در مورد کلمه حقوق: گاه، حقوق جمع حق است مانند حق آزادی، حق شغل، و... که جمع آنها حقوق می‌شود. گاهی مقصود از واژه حقوق علمی خاص است؛ یعنی دانشی که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحول آن می‌پردازد (کاتوزیان، ۱۳۷۰، ص ۲). ظاهراً، منظور از قواعد حقوقی در عبارت فوق، قواعدی است که جهت تنظیم روابط اجتماعی افراد یا دولت‌ها در تعامل با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود. علم حقوق از این منظر و با توجه به موضوع آن (تنظیم روابط افراد با هم یا با دولت و یا دولت‌ها با هم) به شاخه‌هایی مانند حقوق خصوصی، حقوق عمومی، حقوق بین‌الملل و... تقسیم می‌شود.

جمع بندی: حق در لغت به صورت مشترک لفظی به معنای یقین نمودن، ثابت شدن، و ضد باطل، عدل، مال و ملک، حظ و نصیب است و در اصطلاح مورد نظر تحقیق ما عبارت است از: سلطه، توانایی و امتیازی که به موجب قانون یا قواعد حقوقی، به اشخاص، نسبت به متعلق حق داده می‌شود که به موجب آن می‌توانند در روابط اجتماعی خویش آنرا اعمال نمایند. مراد از کلمه حقوق در حقوق موضوعه، سیستم حقوقی و مجموع قواعد تنظیم شده در روابط افراد جامعه است.

اقسام طلاق

طلاق از جهات گوناگون دارای اقسامی است، به عنوان مثال طلاق به لحاظ حکم شرعی که به طلاق سنی (مطابق با شرع) و بدعی (حرام) تقسیم می‌شود که خود طلاق سنی به اقسام مکروه، مباح، مستحب، واجب (در ایلاء وظهار) قابل تقسیم است.

همچنین طلاق به لحاظ حق رجوع به دو قسم بائن و رجعی قابل تقسیم است. در قسم بائن، به خلاف قسم رجعی، ارتباط زن و مرد بلافاصله پس از طلاق قطع می‌شود.

طلاق خلع و مبارات از جمله مواردی است که در متون فقهی بدان اشاره شده، همچنین از طلاق عدی که از آن به طلاق سنی به معنای اخص یاد شده نیز سخن به میان آمده است: «طلاق عدی، طلاقی است که مرد با فراهم بودن شرایط، زن را طلاق می‌دهد سپس در مدت عده رجوع و با زن نزدیکی می‌کند، آنگاه او را در طهر دیگر طلاق می‌دهد.» (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۲، ص ۱۲۱) از لحاظ ترتب آثار حقوقی متفاوت، طلاق بائن، رجعی و نیز طلاق خلع و مبارات اهمیت دارند که در ذیل به توضیح بیشتر آنها می‌پردازیم:

۱. طلاق بائن که در آن مرد بدون عقد جدید نمی‌تواند زن را به ازدواج خویش درآورد که در شش مورد است: طلاق پیش از نزدیکی، طلاق یائسه، طلاق صغیره، طلاق خلع، طلاق مبارات، که دو مورد اخیر تا زمانی است که زن نسبت به عوض رجوع نکرده باشد و بالاخره سومین طلاقی که پس از دوبار رجوع واقع شده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۲، ص ۱۱۸/۱۱۷؛ کابلی، بی‌تا: ج ۳، ص ۸۸/۸۷)

۲. طلاق رجعی که عبارت است از طلاقی که مرد در زمان عده زن حق رجوع دارد و می‌تواند بدون عقد جدید او را به نکاح سابق برگرداند، چه اینکه رجوع کند یا نکند. (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۹، ص ۱۲۴)

۳. طلاق خُلع و مُبارات دو نوع طلاق توافقی در فقه و حقوق اسلامی است که در آن زن با واگذاری مالی به شوهر از وی طلاق می‌گیرد. این طلاق مربوط به زمانی است که زن از شوهر به قدری تنفر پیدا کرده باشد که حاضر شود با پرداخت پول از قید همسری وی رها شود. این مال ممکن است مهریه زن یا معادل آن باشد، به همین جهت در فرهنگ عامه از عبارت «مهرم حلال و جانم آزاد» در اشاره به این نوع طلاق استفاده می‌کنند. (صفائی و امامی، ۱۳۸۴: صص ۲۴۵-۲۴۶).

مالی که در طلاق خلع و مبارات به شوهر پرداخت می‌شود عوض یا فدیة نامیده می‌شود. این

طلاق از نوع طلاق بائن است یعنی شوهر حق رجوع ندارد، مگر آنکه زن پشیمان گشته و مال خود را پس بگیرد. زن در مدت عده حق رجوع به عوض را دارد و در صورت این کار طلاق بائن به طلاق رجعی تبدیل می‌شود. (شهید ثانی، ۱۳۸۴: ج ۱۰، قسمت اول، ص ۳۳۸)

خُلْع از ریشه از خَلَع به معنی کردن و درآوردن است. در طلاق خلع شوهر خالع و زن مُخْتَلَعه نامیده می‌شود. مالی که زن به شوهر می‌دهد ممکن است مهریه، معادل مهریه یا مبلغی کمتر یا بیشتر از آن باشد. ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی ایران طلاق خلع را این‌چنین تعریف کرده است: «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر دارد، در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد، طلاق بگیرد، اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.»

مُبارات به معنی بیزار شدن از یکدیگر است. تفاوت این طلاق با طلاق خلع این است که در مبارات تنفر زن و شوهر دوجانبه است، از همین رو عوض طلاق نمی‌تواند از مهریه بیشتر باشد.

حقوق زوجه در طلاق

نفقه

نفقه در اصطلاح عبارت است از تأمین نیازهای زندگی زن و سایر افراد واجب‌النفقه به گونه‌ای که بدان نیازمند هستند اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و سایر نیازمندی‌های زندگی زن و سایر افراد واجب‌النفقه که وظیفه مرد محسوب می‌شود. (کابلی، ۱۴۲۶هـ: ص ۵۶۴، مسئله ۲۶۹۰)

وجوب نفقه به اسباب سه‌گانه‌ی زوجیت، قرابت و ملک است. آیاتی در قرآن کریم دلالت بر وجوب نفقه دارد، از جمله: «... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا...» (البقره/۲۳۳): «... و صاحب فرزند، خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده دار است. هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود...»

«لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (طلاق/۷): «و باید مرد توانگر به قدر توانگریش و مرد فقیر نیز به قدر تواناییش و خلاصه هر کس از آنچه خدایش به او داده انفاق کند که خدا هیچکس را تکلیف نمی‌کند مگر به مقدار قدرتی که به او داده و خدا بعد از هر سختی گشایشی قرار می‌دهد.»

بنابراین یکی از اسباب وجوب پرداخت نفقه علقه زوجیت است. حق زن است که نفقه‌اش را اعم از مخارج روزانه، مسکن، پوشاک و غیره از شوهر مطالبه نموده و وظیفه شوهر است که پرداخت نماید. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۳۰۱) ضابطه و معیار در مقدار نفقه این است که به میزان نیازمندی‌های زن اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و ... با توجه به عرف و نیازمندی‌های متعارف پرداخت کند. (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۸، ص ۴۵۵)

البته باید توجه داشت که نفقه و پرداخت آن، دارای شرایطی است از جمله اینکه زن باید نسبت به شوهرش تمکین داشته باشد. تمکین به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌شود. مفهوم تمکین خاص، اطاعت زوجه در نیازهای غریزی زوج می‌باشد. اما مفهوم تمکین عام، اطاعت و فرمانبرداری زن در تمام امور کلی زندگی است. براساس متون فقهی زن باید در امور زناشویی مطیع مرد باشد و بدون اجازه او از منزل خارج نگردد. (موسوی خمینی، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۳۱۵)

مطابق ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی، در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است. در ماده ۱۱۰۷ اصلاحی (۱۳۸۱/۸/۱۹) قانون مدنی در تعریف نفقه آمده است: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض»

در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تصریح شده است: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.»

در طلاق رجعی تا موقعی که عده زن منقضی نشده، رابطه نکاح کاملاً قطع نگردیده است، نفقه زن برعهده شوهر است (یزدی، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۱۱۲) البته به شرط این که زن ناشزه نبوده باشد. (شهید ثانی، ۱۳۸۴: ج ۱۰، قسمت اول، ص ۲۹۹)

امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله (ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۶) تصریح دارد که بیرون رفتن از منزل برای انجام امر واجب، مانند حج و پرداخت زکات، نیاز به اذن و اجازه شوهر ندارد. بنابراین در صورت داشتن تمکین و اطاعت زوجه در حد متعارف از زوج، وجوب نفقه را در پی دارد. همانطوری که فقهاء تصریح دارند که پرداخت نفقه برای مرد در دوران عده طلاق رجعی واجب

است (طوسی، بی‌تا: ج ۴، ص ۲۱۷) در صورتی که زن در هنگام طلاق حامله باشد بر شوهر واجب است که هزینه و نفقه زن و حمل را تا زمانی که کودک متولد شود، تأمین کند. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۳۱۹) فقهای عامه نیز معتقدند که زوجه مطلقه رجعیه در ایام عده مستحق نفقه می‌باشد. (ابن قدامه، بی‌تا: ج ۹، ص ۲۱؛ دسوقی، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۳۷؛ ابن نجیم مصری، ۱۴۱۸: ج ۴، ص ۷۲)

زنی که به واسطه طلاق بائن از شوهر جدا می‌شود، خوراک، پوشاک و سکونت او در ایام پس از طلاق ساقط است. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۳۲۰) مگر این که زنی که به طلاق بائن طلاق گرفته حامله باشد که در این صورت تا زمانی که وضع حمل نکرده مستحق نفقه و سکونت از سوی شوهر است.

در ماده ۱۱۰۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد که: «نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است، مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد، لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد، زن حق نفقه ندارد، مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت».

مهریه

گرچه بحث مهریه با نکاح ارتباط مستقیم دارد، نه با طلاق، از آنجا که معمولاً در عرف ما مهریه نوعی ضمانت اجرایی در مقابل رفتار نامتعارف شوهر تلقی شده و به هنگام اختلافات به اجرا گذاشته و به هنگام طلاق وصول می‌شود این بحث در اینجا اهمیت پیدا می‌کند، از طرفی نیز، شرعاً و قانوناً، استقرار مالکیت تمام مهر به نزدیکی بوده و در غیر این صورت مالکیت نصف آن متزلزل می‌باشد. لذا بحث مهریه در اینکه طلاق قبل از وقوع نزدیکی یا بعد از آن واقع شود، موضوعیت پیدا می‌کند.

از نظر لغوی مهر بروزن شهر مترادف با صداق، کابین، صداقیه و فرض استعمال شده و به مالی یا چیزی که قائم مقام مال باشد اطلاق می‌شود. مهریه به هنگام عقد نکاح، برابر ضوابط شرع و رسم و عادت از طرف مرد به زن پرداخت می‌شود و یا بر ذمه مرد به نفع زن قرار می‌گیرد. (فراهیدی، ۱۴۰۹هـ: ج ۴، ص ۵۰) در صورت وقوع طلاق بین زوجین قبل از نزدیکی، زن مستحق

نصف مهریه تعیین شده در ضمن عقد نکاح است. (شهید ثانی، ۱۳۸۴: ج ۱۰، قسمت اول، ص ۴۵) و هرگاه طلاق بعد از نزدیکی رخ دهد زن مالک تمام مهر است. از جمله ادله و جوب مهریه عبارتند از:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنْ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُّوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» (نساء/۴): «و مهر زنان را به طور کامل به عنوان یک بدیهی یا یک عطیه به آنها بپردازید و اگر با رضایت خاطر چیزی از آن را به شما بخشیدند آن را حلال و گوارا مصرف نمایید.»

«... فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...» (نساء/۲۵): «... پس با اجازه سرپرستان آنها با آنان ازدواج کنید و مهرهایشان را به وجه پسندیده به ایشان بدهید...»
مشهور فقهای مسلمین نیز زن را به مجرد انعقاد عقد نکاح مالک کل مهرش می دانند و بعد از انجام عمل زناشویی مالکیت او بر تمام مهر، قطعی می گردد.

شیخ طوسی در کتاب مبسوط می نویسد: (اذا اصدقها صداقاً ملكتها بالعقد كله) ترجمه: زن به وسیله عقد مالک می شود کل مهری را که تعیین شده است. (طوسی، بی تا: ۴، ص ۲۷۶)
هرگاه مهر در ضمن عقد نکاح معین نشده باشد یا زوجین بر این قرار داشته باشند که نکاح بدون مهر واقع شود در این صورت عقد صحیح است اما به مجرد عقد مهر واجب نمی شود چنین عقدی را مفوضه البضع می گویند، که در صورت وقوع نزدیکی مهر المثل واجب می گردد. بر این اساس چنانچه بعد از نزدیکی بین زن و شوهر طلاق واقع شود زن مستحق مهر المثل و اگر قبل از نزدیکی طلاق حاصل شود، زن مستحق مهر المتعه است. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۵۱)

مهر المثل بر اساس مهر امثال زن از حیث ویژگی های اخلاقی، ارزش های علمی، معیارهای جسمی، سن و بالاخره آنچه در عرف مایه افزایش یا کاهش مهر زن است تعیین می گردد و مهر المتعه بر اساس وضعیت مالی شوهر معین می شود. ماده ۱۰۹۳ قانون مدنی در مورد طلاق به این موضوع تصریح کرده است. هم چنین طبق ماده ۱۰۹۹ در صورت جهل زن به فساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهر المثل است.

اجرت المثل خانه‌داری و نحله

اجرت در لغت به معنای دستمزد، کرایه، مزد کار و اجاره بها است.

اجرت، به اجرت المسمی و اجرت المثل تقسیم می‌شود. اجرت المسمی مقدار اجرتی است که در عقد بر آن توافق شده یا اینکه پرداخت آن مبلغ در نزد طرفین عقد معین باشد. اما اجرت المثل اجرت متعارفی است که بدون تعیین از جانب طرفین عقد نسبت به عمل بعد از انجام کار پرداخت می‌شود. پس اگر شخصی شخص دیگری را برای انجام کاری اجیر کند و مقدار اجرت را مشخص نکند، بعد از انجام کار اجرت به وی تعلق خواهد گرفت به این معنی که عرف می‌تواند به نسبت عمل، اجرت وی را معین کند. (انصاری، ۱۴۱۵هـ.ج، ۱، ص ۲۶۵).

از جمله مواردی که امروزه به هنگام طلاق مورد درخواست زن قرار می‌گیرد اجرت المثل خانه‌داری است و آن اجرتی است که زن ممکن است در برابر امور خانه‌داری مطالبه کند. شرعاً مرد حق ندارد زن را مجبور به امور خانه نماید.

البته لازم به ذکر است که بحث اجرت المثل مربوط به طلاق نبوده، در صورت عدم قصد تبرع زن در انجام کارهای خانه در هنگام استقرار نکاح نیز باید پرداخت گردد.

بنابراین زحمات و کارهایی را که زوجه در خانه شوهر انجام داده، اگر به دستور شوهر بوده و قصد مجانی بودن و تبرع را نداشته، در این صورت حق مطالبه اجرت المثل را دارد. (همان) اما اگر قصد تبرع و مجانی را داشته، حق مطالبه و دریافت اجرت المثل را ندارد.

عرفاً زن در خانه شوهر کارهای منزل را به قصد تبرع انجام می‌دهد، از این جهت ادعای زن شنیده نمی‌شود. مگر اینکه ثابت شود که به مرد گفته باشد که من کارهای منزل تبرعی انجام نمی‌دهم و مرد هم موافقت کرده باشد. در این صورت می‌توان اجرت المثل را مطالبه کند. (مکارم شیرازی، بی تا: ج ۳، ص ۲۲۰/۲۲۱)

در قانون موضوعه کشور، قانونگذار، در زمان طلاق استفاده از اجرت المثل را برای زن جایز شمرده است. به همین جهت در بند الف و ب تبصره ۶ این ماده، با احراز شرایطی که در ماده ۳۳۶ قانون مدنی نسبت به استیفاء از عمل غیر وجود دارد، پرداخت آن را مجاز دانسته است.

نحله در لغت به کسر نون به معنای مذهب و دیانت، فریضه آمده است. (ابن منظور، ج ۱۱، ص ۶۵۱) و به ضم نون به معنای مهریه زن و نیز عطیه که از مال به کسی دهند می باشد. لذا نحله مرادف عطیه و هبه نیز آورده و در تعریف آن گفته شده: بخشش و عطای مجانی و رایگان است. (شیخ طوسی، بی تا: ج ۳، ص ۳۰۷)

قرآن کریم در آیه ۴ سوره مبارکه نساء لفظ نحله را در کنار صدقات به کار برده و در مجموع از آن به پرداخت مهر زنان با طیب خاطر و رضایت تعبیر گردیده است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر نحله چنین فرموده اند: نحله به معنای عطیه ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته است. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۲۶۹)

از عبارات مندرج در مواد قانونی مربوط به امور خانواده بدست می آید که نحله معنا و کاربرد دیگری نیز دارد و آن عبارت از مالی است در ردیف اجرت المثل خانه داری که دادگاه به عنوان عطیه مجانی از ناحیه زوج در مواردی (که شرایط اثبات صدور دستور انجام امور خانه توسط زوج و اثبات قصد عدم تبرع زوجه در کارهای محوله موجود نباشد) تعیین می نماید.

در بند تبصره ۶ ماده واحده در مورد نحله چنین مقرر داشته است: با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش برای زوجه تعیین می کند. در مواردی که شرایط (اثبات صدور دستور انجام امور خانه توسط زوج و اثبات قصد عدم تبرع زوجه در انجام کارهای محوله) موجود نباشد، دادگاه مطابق مفهوم نحله، یعنی عطیه ای مجانی از ناحیه زوج، مبلغی را تعیین می نماید.

حق در خواست طلاق در موارد خاص

در بخش حقوق زوج خواهیم گفت که حق طلاق ابتدائاً در اختیار مرد است. با این حال، هم در فقه و هم در قانون مواردی پیش بینی شده که در آنها زن حق درخواست طلاق و انحلال نکاح را دارد.

هرگاه شوهر حقوق واجب زن را پرداخت نکند و زندگی زناشویی با عسر و حرج شدید همراه باشد و اجبار شوهر به پرداخت حقوق زوجه هم کارساز نباشد، در این صورت با

درخواست زوجه و رجوع به محکمه، حاکم شرع شوهر را اجبار به طلاق می‌کند و در صورت امتناع شوهر از طلاق، حاکم زن را طلاق می‌دهد و این طلاق شرعاً صحیح است. نیز در موردی که مرد از انجام وظایف مقابرتی با زن خودداری کند زن می‌تواند تقاضای طلاق نماید.

در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی آمده است: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج شدید باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع، طلاق داده می‌شود.

نیز قانون مدنی در موارد خاص به زن اجازه داده که از دادگاه تقاضای طلاق کند. این موجبات از فقه اسلامی گرفته شده است. به موجب مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی، زن در موارد زیر می‌تواند برای طلاق به دادگاه رجوع کند:

(الف) عدم ایفای حقوق واجب ازسوی زوج

(ب) سوء معاشرت

(ج) ابتلا زوج به امراض مسری صعب‌العلاج

(د) غیبت بیش از چهار سال زوج. مطابق ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی هرگاه شخص چهار سال تمام غایب مفقودالثر باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند.

حق زوج در طلاق

اختیار طلاق برای مرد

مشهور فقهای امامیه براین عقیده‌اند که حق طلاق از جمله حقوق اختصاصی زوج است. این حق تنها در اختیار زوج قرار داده شده به گونه‌ای که هر وقت بخواهد می‌تواند طلاق بدهد.

همچنین قاضی ابن براج در باب طلاق با استناد به آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» می‌گوید: «فجعل الله تعالى الطلاق بيد الرجل دون النساء» (طرابلسی، ج ۲، ص ۲۷۵): «... خداوند حق طلاق را در اختیار مرد قرار داده است.»

گرچه در کتب فقهی بحث طلاق باب جداگانه‌ای دارد، اما فقها عمده مباحث مربوط به اختیار طلاق برای مرد را در بحث ازدواج عبد با حرّه (آزاده) و ازدواج عبد با امه (کنیز)، مطرح نموده‌اند. شیخ طوسی در کتاب خلاف، در مبحث خلع تصریح می‌کند که طلاق حق مرد است و کسی دیگر به جز او از این حق برخوردار نیست؛ ایشان این مطلب را پس از نفی ولایت ولی در باب طلاق مطرح می‌نماید: «لیس للولی أن یطلق عمن له علیه ولایة، لا بعوض و لا بغير عوض»: «ولی اختیار طلاق کسی را که نسبت به او ولایت دارد، ندارد چه اینکه در مقابل طلاق عوض باشد یا نباشد.» سپس در مقام استدلال می‌فرماید: «دلینا إجماع الفرقه، و أيضا الأصل بقاء العقد و صحته، و أيضا قوله علیه السلام: الطلاق لمن أخذ بالساق، و الزوج هو الذي له ذلك دون غيره...»: «به دلیل اجماع، اصل بقاء و صحت عقد و قول امام (ع) که فرموده اند: «(حق) طلاق به دست کسی است که گیرنده ساق است» و تنها زوج است که چنین می‌باشد، نه غیر او.»

طبق قوانین موضوعه اختیار طلاق در دست مرد است؛ یعنی مرد هر وقت بخواهد می‌تواند اقدام به طلاق دادن زن خود نماید؛ یعنی ملزم نیست جهت خاصی را برای تصمیم خود نسبت به طلاق دادن ذکر کند. اما بر اساس ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی این محدودیت برای مرد وجود دارد که اگر بخواهد طلاق دهد حتما باید به دادگاه مراجعه نماید و دادگاه به امید رسیدن به سازش و منصرف کردن مرد از طلاق موضوع را به داوری ارجاع می‌نماید و طبعا برای مدتی مانع اجرای تصمیم او می‌شود. به هر حال اگر مرد مصمم بر طلاق باشد و کنار نیاید سرانجام دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر می‌کند و با در دست داشتن آن می‌تواند رسماً طلاق را واقع و ثبت نماید.

حق رجوع برای زوج در طلاق

رجوع در لغت به معنای برگشتن و بازگشتن است و رجعت (به کسر و فتح «راء») به معنی یک دفعه برگشتن یا برگشت دادن است. (اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۲)

در اصطلاح فقهی عبارت از باز گردانیدن زن مطلقه‌ای که به طلاق رجعی طلاق داده و هنوز در عده است به نکاح سابق، می‌باشد. (موسوی خمینی، ۱۴۱۶هـ.ج، ص ۶۱۸)

در اصطلاح حقوقی «باز گردانیدن زن مطلقه‌ای که در عده است به نکاح سابق». (امامی،

۱۳۵۳: ج ۵، ص ۶۸) همانگونه که در ماده ۱۱۴۸ قانون مدنی پیش‌بینی شده است: در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده، حق رجوع است. پس رجوع در طلاق رجعی، حق زوج است و زوج می‌تواند قبل از اینکه عده به پایان برسد، به همسرش مراجعه نموده و علقه زوجیت را تثبیت کند.

حکم جواز رجوع در ایام عده، نص صریح قرآن کریم است که می‌فرماید: «وَأُتُوْا بِحَقِّ طَوْلَتِهِمْ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»؛ (بقره، ۲۲۸): «و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند.» رجوع به مطلقه بائن منحصر به طلاق توافقی (خلع و مبارات) می‌شود، مشروط براین که نزدیکی صورت گرفته باشد و مطلقه سه طلاقه نباشد. با این شرایط اگر زن از بذل خود رجوع کند مرد حق رجوع در زمان عده را خواهد داشت. به عبارتی بعد از وقوع خلع تا زمانی که زن رجوع به عوض نکرده است، شوهر حق رجوع به زن را ندارد و زن تا وقتی که در عده به سر می‌برد می‌تواند رجوع به عوض نماید به شرط آن عده بر او لازم باشد، در غیر این صورت اگر عده او تمام شود یا اصلا عده نداشته باشند، مثل آن که با او نزدیکی نشده باشد یا غیربالغ و یا یائسه باشد، به هیچ وجه حق رجوع به عوض را ندارد. اگر زن در جایی که حق رجوع دارد، به عوض مراجعه نماید، طلاق خلع به طلاق رجعی تبدیل می‌شود و احکام طلاق رجعی، مانند وجوب نفقه (در صورت تحقق شرایط) و حرمت ازدواج با خواهر زن و حرمت ازدواج با زن چهارم به آن مترتب می‌شود و شوهر نیز اگر بخواهد می‌تواند رجوع کند، به شرط آن که عده باقی باشد و مانعی در برابر رجوع او وجود نداشته باشد (شهید ثانی، ۱۳۸۴: ج ۱۰، قسمت اول، ص ۳۳۸).

حق استمتاع زوج از زوجه در طلاق

از جمله حقوق شوهر بر گردن زن این است که او را اطاعت کند و از فرمان او سر نتابد و بدون اذن او از خانه اش خارج نشود هر چند به دیدن خویشاوندانش و حتی عیادت پدرش یا مجلس ختم او باشد و در مواردی از جمله اینکه زن خود را در اختیار شوهر قرار نداده و از خانه بدون اجازه شوهر بیرون برود از مصادیق نشوز زن می‌باشد.

برخی فقها نشانه های نشوز را ترشروی به شوهر، سستی و اظهار بی رغبتی در برآوردن نیازهای وی و تغییر در رفتار ذکر کرده اند (شهید ثانی، ۱۳۸۴: ج ۱۰، قسمت اول، ص ۱۳۲). اگر زوجه ناشزه باشد به این معنی که از اطاعت و تمکین زوج امتناع نماید در مدت نشوز حق نفقه ندارد. (گلپایگانی، ج ۴، ص ۲۶۳)

حقوق مشترک زوجین پس از طلاق

ارث زوجین در زمان عده طلاق و پس از آن:

لازم به ذکر است که توارث از حقوق مربوط به نکاح است نه طلاق، لیکن هرگاه زن به طلاق رجعی از سوی مرد طلاق داده شود و در زمان عده یکی از زوجین فوت کند مانع ارث بردن طرفین نیست و هریک از دیگری ارث می‌برند. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۹، ص ۱۹۶/۱۹۷) در توضیح المسائل آیت الله مکارم شیرازی آمده است: «مسئله ۲۴۰۳- هر گاه مرد، زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی دهد و در بین عده بمیرد شوهر از او ارث می‌برد، همچنین اگر شوهر در بین عده زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد»

در حقوق مدنی آمده است: «اگر مرد زنش را با «طلاق رجعی» طلاق دهد، در ضمن مدت عده نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید؛ زیرا مطلقه «رجعیه» در ایام عده حکم زوجه را دارد». (طاهری، بی تا: ج ۳، ص ۸۴) اما زنی که به «طلاق رجعی» مطلقه شده است، در حکم زوجه بوده و پیوند زناشویی و علقه زوجیت کاملاً مرتفع نمی‌گردد، لذا احکام ذیل که مربوط به زوجه است درباره مطلقه رجعیه نیز جاری است... از جمله توارث میان آنان تا پایان عده برقرار است. (همان، ص ۲۸۴).

ماده ۹۴۴ قانون مدنی مقرر می‌دارد اگر مرد در حال مرض موت زنش را به طلاق بائن، طلاق بدهد زنش از او ارث می‌برد به شرط اینکه بیش از یکسال از تاریخ طلاق به واسطه همان بیماری نگذشته باشد و زن با مرد دیگری ازدواج نکرده باشد.

حضانة

حضانة در لغت از ریشه «حَضَنَ الطَّائِرُ بَيْضَهُ، اي ضَمَّهُ تَحْتَ جَنَاحِهِ» است؛ یعنی پرنده از تخم خود نگهداری کرد و آن را زیر بال‌هایش قرار داد. (فیومی، بی تا: ج ۱، ص ۱۷۲) حضانة مصدر حاضن و حاضن است که به معنای تربیت کودک است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۱۰۵)

حضانة در اصطلاح فقها، عبارت است از: ولایت و اقتداری که از جانب شارع، به منظور تربیت و نگهداری صغار و مجانین و هر چیز دیگری که در رابطه با تربیت و نگهداری باشد؛ مانند گذاشتن کودک در تخت خواب مخصوصش و برداشتن آن، سرمه کشیدن، روغن مالیدن به بدن او، شستشوی کهنه و لباسش و یا تنظیف کردن او و... بر کودک و مجنون تشریح شده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۲۸۳)

کودکان به طور طبیعی در خانواده تحت حضانة پدر و مادر قرار می‌گیرند. بحث از حضانة کودک و اولویت پدر و مادر، زمانی به میان می‌آید که پدر و مادر از هم جدا شوند و کودک مجبور باشد با یکی از آنان زندگی کند. در این صورت اولویت حق حضانة با کیست؟ مطابق قول مشهور فقها؛ حضانة بچه تا دو سال با مادر است، پس از دو سالگی اگر پسر باشد حضانة آن با پدر بوده و اگر دختر باشد، تا هفت سالگی (و یا به قولی تا نه سالگی) باز هم با مادر است و پس از آن با پدر می‌باشد به شرط اینکه مادر آزاد، مسلمان و ازدواج نکرده باشد و در غیر این صورت حق حضانة با پدر است.

در مقابل قول مشهور، برخی از فقها از جمله: شیخ طوسی در مبسوط (ج ۶، ص ۳۹) قاضی ابن براج در مهذب (ج ۲، ص ۳۵۲) تصریح کرده اند که تا هفت سال حضانة فرزند چه پسر باشد یا دختر به عهده مادر است و پس از آن به عهده پدر می‌باشد.

در ماهیت حضانة و اینکه آیا حق است یا تکلیف اختلاف نظر شده است. قمی در جامع الخلاف و الوفاق، (سبزواری قمی، ۱۴۲۱: ص ۵۱۱) نجفی در جواهر الکلام (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۱، ص ۲۸۵/۲۹۰) معتقدند که حضانة نوعی حق است. این معنا از اصطلاح اولویت در حضانة نیز برداشت می‌شود.

از دیدگاه حقوقی حضانت هم حق و هم تکلیف است. (طاهری، بی تا، ج ۳، ص ۳۲۶) حضانت در اصطلاح حقوقی به تربیت، پرورش و سرپرستی کودک اطلاق می شود که حق و تکلیف پدر و مادر کودک شمرده شده است. همانگونه که ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «نگهداری طفل هم حق و هم تکلیف ابویین است.»

مطابق قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴ ماده ۱۱۶۹، حضانت فرزند پسر تا ۲ سالگی و دختر تا ۷ سالگی به مادر سپرده شده و پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است. اما با اصلاحیه مصوب سال ۸۲ که به تصویب مجمع تشخیص مصلحت رسید، برای حضانت و نگهداری طفل که پدر و مادر او از یکدیگر جدا شده اند، مادر تا ۷ سالگی (پسر یا دختر فرقی ندارد) اولویت دارد و پس از آن با پدر است، البته این تبصره هم به اصلاحیه افزوده شده است که پس از ۷ سالگی هم در صورتی که میان پدر و مادر در باره حضانت اختلاف باشد، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک و به تشخیص دادگاه است.

حق ملاقات فرزند پس از طلاق

از منظر فقهی هیچ یکی از والدین حق ندارد دیگری را از ملاقات فرزند منع کند. به تصریح امام خمینی (ره) در استفتائات از ایشان (ج ۳، ص ۲۱۵): «هیچ یک از والدین حق ندارد که دیگری را از ملاقات فرزندان منع کند.» مطابق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی «هر یک از والدین که طفل تحت حضانت او نیست، حق ملاقات کودک خود را دارد. تعیین زمان، مکان و ملاقات و جزئیات دیگر در صورت اختلاف میان پدر و مادر با دادگاه است.» بنابراین «در صورتی که نکاح بین ابویین طفل منحل گردد یا در اثر ناسازگاری بدون انحلال نکاح، آنان در محل های جداگانه سکونت نمایند، طفل نزد کسی می ماند که در حضانت او بوده است و طرف دیگر نمی تواند درخواست کند که طفل در حضانت او قرار گیرد. اگرچه پدر باشد؛ زیرا موجبی برای زوال اولویت حق حضانت موجود نشده است و کسی که نگاهداری را عهده دار است باید تکالیف قانونی خود را انجام دهد و طرف دیگر حق ملاقات طفل را دارا می باشد. (طاهری، بی تا: ج ۵، ص ۱۵۵/۱۹۴)

ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی مقرر می دارد: «در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر ابویین

طفل در یک منزل سکونت نداشته باشند، هر یک از ابوین که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوطه به آن در صورت اختلاف بین ابوین با محکمه است». (همان)

نتیجه

همانگونه که زوجین در ایام زندگی مشترکشان دارای حقوق و تکالیفی هستند، پس از طلاق نیز دارای حقوق و وظایف می‌باشند که در شرع و قانون تعیین گردیده است.

از جمله امور مالی بین زن و شوهر که با جدایی مطرح می‌شود، مسأله نفقه زن در ایام عده طلاق رجعی و دوران حمل و بارداری در طلاق بائن، مهریه و اجرت المثل خانه‌داری و هم چنین بحث توارث بین زوجین در طلاق رجعی و با شرایط خاصی، ارث بردن زن در طلاق بائن است و در زمینه امور غیر مالی بحث لزوم نگهداری عده توسط زن، حق رجوع مرد به زن در زمان عده و اولویت حضانت از اطفال می‌باشد.

اختیار و حق طلاق به حکم (الطلاق بید من اخذ بالساق) بدون هیچ قید و شرطی در اختیار مرد است. این مسئله بین فقها اجماعی است و مشهور فقها بر این عقیده‌اند که حق طلاق از جمله حقوق اختصاصی زوج است به گونه‌ای که هر وقت بخواهد می‌تواند طلاق بدهد، با این حال، در برخی موارد زن حق درخواست طلاق دارد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
۱. ابن قدامه، شمس الدین ابی الفرج عبدالرحمن، الشرح الكبير، چاپ و نشر دار الكتاب العربی بیروت، بی تا.
 ۲. ابن منظور، محد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صار، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
 ۳. ابن نجیم مصری، زنی الدین بن ابراهیم بن محمد، بحر الرائق، بیروت، چاپ دار الکتب العلمیه، نشر محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.
 ۴. ابوصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، نشر مکتبه امیرالمؤمنین - علیه السلام - اصفهان، ۱۴۰۳ هـ.
 ۵. اصفهانی، راغب، مفردات.
 ۶. امامی، حسن، حقوق خانواده، تهران، نشر انتشارات اسلامی، بی تا.
 ۷. امامی، حسن؛ حقوق مدنی، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۳.
 ۸. انصاری، زکریا، فتح الوهاب، چاپ و نشر دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۵.
 ۹. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغه الفقیه، نشر مکتبه الصادق تهران، چاپ چهارم ۱۴۰۳ هـ.ق.
 ۱۰. تبریزی، جواد، ارشاد الطالب الی التعلیق علی مکاسب، قم، چاپ و نشر مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ.ق.
 ۱۱. جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
 ۱۲. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۲ (هـ.ق)
 ۱۳. حلی، یحیی بن سعید، جامع الشرایع، نشر مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ چاپخانه علمیه قم.
 ۱۴. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، بیروت، چاپ و نشر دار الفکر المعاصر، چاپ اول، بی تا.

۱۵. دسوقی، شمس‌الدین محمد بن عرفه الدسوقی، حاشیه‌الدسوقی، طبع و نشر دارالاحیاء الکتب العربیه، بی‌جا، بی‌تا.
۱۶. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۱۷. سبزواری قمی، علی مؤمن، جامع‌الخلافا و الوفاق، قم، نشر و چاپ: زمینه‌سازان ظهور امام عصر (ع) تاریخ‌نشر: ۱۴۲۱ هـ.ق.
۱۸. شهید ثانی، شرح لمعه، ترجمه و تبیین علی شیروانی، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
۱۹. صفائی، حسین و امامی، اسدالله. مختصر حقوق خانواده. تهران: نشر میزان، هشتم، بهار ۸۴.
۲۰. طاهری، حبیب‌الله، حقوق مدنی، چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین چاپ اول، ص ۱۲۶.
۲۱. طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، قم، نشر: مؤسسه آل‌البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲۲. طباطبایی، محمدحسی، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۳. طرابلسی، عبد‌العزیز بن‌نحیر ابن‌براج (قاضی ابن‌براج)، المهدب، تحقیق و تصحیح، جمعی از محققین و مصححین تحت اشراف جعفر سبحانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۲۴. طوسی، ابی‌جعفر، محمد بن‌الحسن، مبسوط، نشر مکتبه مرتضویه، چاپخانه حیدریه تهران.
۲۵. عاملی، زین‌الدین بن‌علی، مسالک‌الإفهام الی تنقیح شرایع الإسلام، نشر مؤسسه معارف اسلامی چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ، چاپخانه بهمن قم.
۲۶. عاملی، محمد، مدارک‌الاحکام، نشر مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ چاپخانه مهر قم.
۲۷. عمید، حسن، فرهنگ عمید.
۲۸. فاضل‌هندی، کشف‌الثام، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ.

۲۹. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، قم، ناشر: موسسه دار الهجرة، چاپ دوم: ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۰. فرهنگ ابجد الابدی، مترجم رضا مهیار، چاپ اول، سال ۱۳۷۰، تهران، ناشر: انتشارات اسلامی.
۳۱. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، بی تا، بی جا.
۳۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۱.
۳۳. کابلی، محمد اسحاق فیاض، منهاج الصالحین، بی جا، بی تا.
۳۴. کابلی، محمد اسحق فیاض، المسائل المستحدثه، کویت، نشر و چاپ مؤسسه مرحوم محمد رفیع حسین، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۳۵. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، ناشر: شرکت انتشارات با همکاری بهنشر، چاپ سیزدهم، شهریور ۱۳۷۰.
۳۶. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چاپ ۳۶، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۳۷. گلپایگانی، محمد رضا، مجمع المسائل.
۳۸. معلوف، لویس، المنجد فی اللغة و الاعلام، چاپ ۲۳، ط - بیروت.
۳۹. مکی العاملی، محمد بن جمال الدین؛ اللعنه الدمشقیه، تعلیقه، سید محمود کلانتری، چاپ اول، نجف: نشر جامعه النجف الدینی، سال ۱۳۹۰ هـ.ق.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، الفتاوی الجدیده.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه - کتاب النکاح، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول ۱۴۲۵ هـ.ق.
۴۲. موسوی خمینی، روح الله، استفتائات.
۴۳. موسوی خمینی، روح الله، توضیح المسائل (محشی)، قم، چاپ و نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ هشتم ۱۴۲۴ هـ.ق.
۴۴. موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۶ هـ.

۴۵. میلباری هندی، زین الدین بن عبد العزیز، فتح المعین، چاپ و نشر دار الفکر بیروت، بی تا.
۴۶. نجفی، محمد حسین، جواهر الکلام، نشر دار الکتب آخوندی چاپ دوم ۱۳۶۷ ش، ۴۳ جلدی.
۴۷. یزدی، سید محمد کاظم، عروۃ الوثقی، قم، چاپخانه موسسه نشر اسلامی، ناشر، نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ.